

خدا جون سلام به روی ماهت...

# کاپیتان زیرشلواری

## و پانک پرخاطر پروفسور دوی

۴



ناشر خلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



# گایستان زیر شلوان ویاچک پر خطر پروفسور دوی

دیو پیلکی  
امیر حسین دانشورکیان

# فهرست

- پیشگفتار: حقیقتی فوق سری درباره‌ی کاپیتان زیرشلواری ۹
۱. جورج و هرولد ۱۳
۲. درود بر سوییس‌آباد نو ۱۷
۳. اردو ۲۵
۴. بازمانده ۳۱
۵. خنده آغاز می‌شود ۳۷
۶. بدرود، جناب فاید ۴۵
۷. از این‌جا، از این‌جا ۴۹
۸. شیرینی و معصومیت بچه‌ها ۵۳
۹. موش‌موشک ۲۰۰۰ ۵۹
۱۰. فقط به اتفاق دیگه ۶۳
۱۱. کاپیتان زیرشلواری و گندکاری رنگارنگ پیکوآ ۶۵
۱۲. پروفیسور پی. دیوانه می‌شود ۷۳
۱۳. عزیزم، مدرسه رو کوچولو کردم ۷۵
۱۴. پاتک پرخطر ۸۱
۱۵. جدول تغییر نام ۲۰۰۰ ۸۵
۱۶. باقالی و کپک ۹۳
۱۷. با کاپیتان زیرشلواری تا آزادی ۹۷

- ۱۰۱ . ۱۸. خدایا صدامون رو می‌شنوی؟ ماییم؛ باقالی و کپک
- ۱۰۵ . ۱۹. پرواز با گلایدر مضحک
- ۱۱۳ . ۲۰. زیرشلواری خیلی خیلی خیلی خیلی خیلی خیلی خیلی  
خیلی خیلی خیلی بزرگ
- ۱۱۹ . ۲۱. فصلِ خشونتِ آشکارِ افراطی (همراه با برگ‌گردون)
- ۱۳۹ . ۲۲. بیست و دومین فصل
- ۱۴۳ . ۲۳. خلاصه سرتون رو درد نیاریم دیگه
- ۱۴۴ . ۲۴. فصلِ قبل از فصلِ آخر
- ۱۴۹ . ۲۵. فصلِ بعد از فصلِ قبل از فصلِ آخر

فکر نهی کردیم  
اوضاع بدتر شه...  
اما شد!

توی سه ماجرا جویی  
گذشته مون، سعی کردیم  
مدیر دیوونه مون رو  
از مهلکه نجات بدیم.  
فکر می کرد  
یه ابرقهرمان واقعیه...  
اما نبود!



# حَقِیْقَتِی

## فوق‌سری

### درباره‌ی کاپیتان زیرشلواری

آن‌ها مدیر بد اخلاقی  
به نام آقای کراپ  
داشتند.



روزی روزگاری دو بچه‌ی باحال بودند  
به نام‌های جورج و هرولد.



این شد که آن‌ها انگشتر  
سه‌بعدی هیپنوتیزم را  
خریدند.



آقای کراپ با جورج و هرولد خیلی  
بدرفتاری می‌کرد.



با استفاده از آن، آقای کراپ را هیپنوتیزم کردند.





حالا کاپیتان زیرشلواری قدرت  
شگفت‌انگیزی دارد. حتی می‌تواند  
پرواز هم بکند.



این شد که او قدرت‌های ماورایی  
به دست آورد!



...این کار باعث می‌شود دوباره  
به آقای کراپ تبدیل بشود.



تنها راه جورج و هرولد برای  
پیشگیری از خرابکاری کاپیتان  
زیرشلواری، این است که روی  
سرش آب بریزند...

اما مراقب باشید: چون هر وقت آقای کراپ صدای بشکن زدن  
کسی را می‌شنود...



ترا-لا-لا-لا-لا-لا!!!

...دوباره به «صانی که خودتان  
می‌دانید» تبدیل می‌شود.



باز شروع شد

وای، نه!



پایان؟



شرکت کاهیک‌های



خونهای درختی

# فصل ۱

## جورج و هرولد

این‌ها جورج بیرد و هرولد هاپینز هستند. جورج اون بچه راستیه‌ست که کراوات زده و کلهش پَخه. هرولد اون چپیه‌ست که تی‌شرت تنشه و مدل موی بدی داره. یادتون باشه این‌ها رو.



هر به‌ظاهر کارشناسی توی مدرسه‌ی ابتدایی چروم  
هارویتز یه اظهارنظری درباره‌ی جورج و هرولد می‌کرد.  
مشاور تحصیلی شون، آقای رکتد، فکر می‌کرد اون‌ها اختلال  
کم‌توجهی دارن. روان‌شناس مدرسه، خانم لیبلر، تشخیص  
اختلال کم‌توجهی - بیش‌فعالی داده بود و مدیر بد اخلاق  
پیرشون، آقای کراپ، معتقد بود اون‌ها صرفاً بچه‌های بدی  
هستن!



ولی اگه نظر من رو بخواین، جورج و هرولد فقط دچار سَمبَل (سندرم مدرسه‌ی بسیار لوس) شده بودن. ببینین، جورج و هرولد واقعاً بچه‌های بدی نبودن. اتفاقاً خیلی باهوش و نیک‌سرشت بودن. تنها مشکلشون این بود که توی مدرسه حوصله‌شون سر می‌رفت. برای همین وظیفه‌ی خودشون می‌دونستن که اوضاع رو برای همه هیجان‌انگیزتر کنن. آیا این از باملاحظگی اون‌ها نبود؟





متأسفانه با ملاحظگی جورج و هرولد هرازگاهی می‌انداختشون توی دردرس. بعضی وقت‌ها بدجوری می‌انداختشون توی دردرس و یه بار این‌قدر انداختشون توی دردرس که نزدیک بود باعث شن‌کل سیاره بیفته دست یه دانشمند مجنون و بی‌رحم که لباس روبات پوشیده بود!

ولی قبل از این‌که اون داستان رو براتون بگم، باید این داستان رو براتون بگم...

## فصل ۲

# درد بر سوییس آباد نو

همون‌طور که همه می‌دونن، سوییس آباد نو کشور کوچکی واقع در جنوب شرقی سبزآباد. احتمالاً همه چیز رو درباره‌ی منابع طبیعی و شیوه‌ی حکومتی سوییس آباد نو می‌دونین؛ اما یه چیزی درباره‌ی سوییس آباد نو هست که شرط می‌بندم نمی‌دونین: همه توی سوییس آباد نو اسم مسخره‌ای دارن. می‌تونین از رئیس‌جمهورشون، جناب پوزخند اسکل‌پور میمون‌زاده‌ی دوم، یا همسر دوست‌داشتنی ایشون، بانوی بدبو پیرسین.



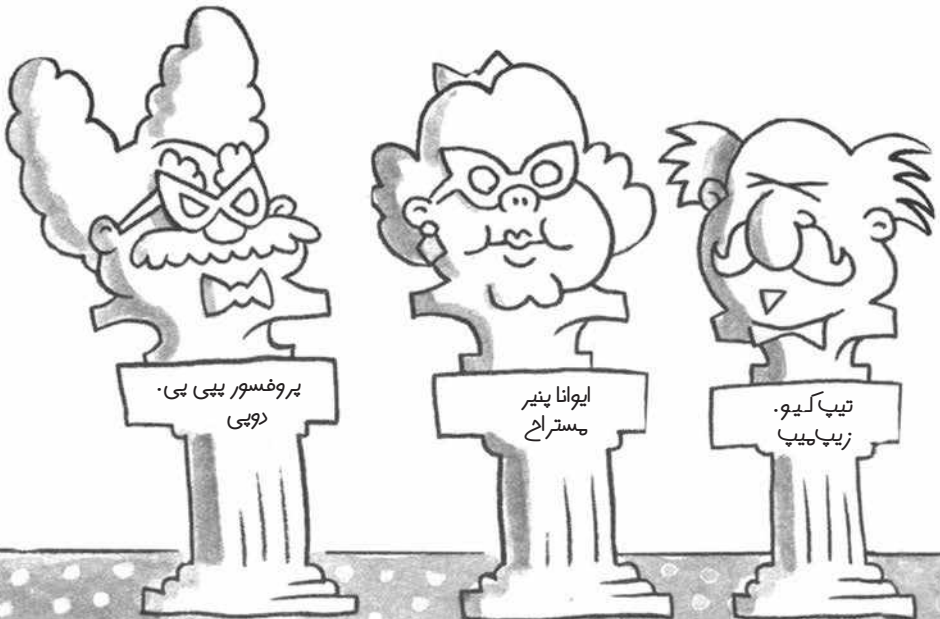
اون‌ها کلی درباره‌ی سنت بی‌نظیر اسامی مسخره‌ی سوییس‌آباد نو براتون می‌گن. از اهمیت فرهنگی اسامی مسخره براتون می‌گن. و بعدش هم احتمالاً یه داستان خیلی خیلی طولانی و حوصله‌سریب درباره‌ی این که این سنت احمقانه چطوری شروع شد، تعریف می‌کنن. از این قسمت می‌گذریم، باشه؟

فقط یادتون باشه که همه توی سوییس‌آباد نو اسم مسخره‌ای دارن. از پول‌دارترین تا بی‌پول‌ترین و از کندذهن‌ترین تا باهوش‌ترین.



و حالا که حرف باهوش‌ترین شد، بذارین پروفیسور پی پی. دوپی رو خدمتتون معرفی کنم. مجسمه‌ش گوشه‌ی چپ پایین صفحه‌ست. پی پی. دوپی احتمالاً باهوش‌ترین آدم توی سویس‌آباد نو بود. به‌عنوان دانشجوی ممتاز ورودی‌شون از دانشگاه آشغال‌دماغ عظیم فارغ‌التحصیل شد و بعدش تموم وقتش رو صرف اختراعات هیجان‌انگیز و خارق‌العاده کرد.

بیاین یه نگاه بهش بندازیم. موافقین؟







توی آزمایشگاه شخصی‌ش، پروفسور پیپی پی. دوپی  
داشت کارهای نهایی دوتا اختراع خارق‌العاده رو انجام  
می‌داد:

کوچول کوچول ۲۰۰۰ و گنده‌مُنده‌ی ۴۰۰۰.  
پروفسور دوپی دستیارش، گراز بطنِ راسوبوی‌ناکیان  
رو صدا کرد و داد زد: «آقای راسوبوی‌ناکیان. آماده‌ی  
آزمایش اختراعات جدیدم هستم!»  
وقتی پروفسور کوچول کوچول ۲۰۰۰ رو گرفت سمت یه  
کپه‌ی چندش‌آوری از زباله، گراز بطن یادداشت برداشت.

«بلزرک!»

پرتو قدرتمندی از انرژی به سمت کپه‌ی زباله شلیک شد.  
به‌مرتب‌ه اون کپه‌ی عظیم زباله شد قد یه آدامس.  
پروفسور دوپی فریاد زد: «هورا! کار می‌کنه! حالا باید  
گنده‌منده‌ی ۴۰۰۰ رو آزمایش کنم.»





پپی و گرازبطن گندهمندهی ۴۰۰۰ رو گرفتن طرف یه  
هاتداگ معمولی که روش خردل داشت.  
یه پرتو انرژی درخشان دیگه شلیک شد.  
«گـــــــــــــــــورت!»